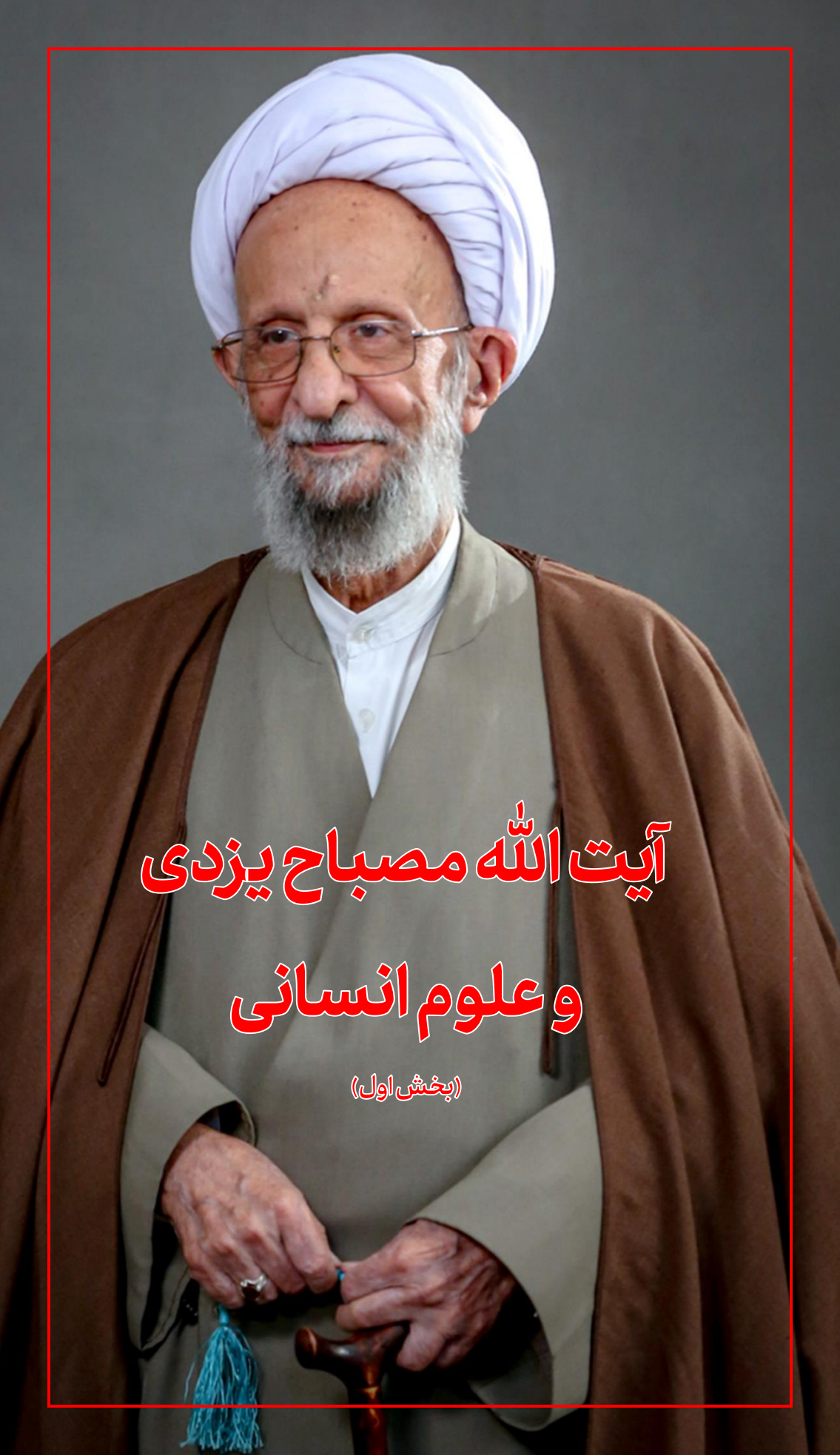


A portrait of Ayatollah Khomeini, an elderly man with a white beard and glasses, wearing a white turban and a brown robe. He is holding a wooden cane with a blue tassel. The background is a solid grey color.

آیت الله مصباح یزدی

و علوم انسانی

(بخش اول)

بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

تقسیم علم به توصیفی و دستوری

«علوم توصیفی» وظیفه شناخت پدیده‌ها و تبیین روابط میان پدیده‌ها را بر عهده دارند. به عنوان نمونه مطالعه اجسام و بررسی میزان و نوع عناصری که یک ماده مشخص را می‌سازند و بیان خواص فیزیکی و شیمیایی آنها و روابط علی و معلولی میان آنها از اهداف برخی علوم طبیعی به شمار می‌روند؛ اما تحقیق درباره انواع استفاده‌های ممکن، مجاز و مفید از مواد مختلف در زندگی روزمره از محدوده موضوع و هدف این علوم توصیفی فراتر است؛ زیرا به رفتار انسان مربوط می‌شود که قلمرو «علوم دستوری» قرار می‌گیرد.

علوم دستوری بر پیش نیازها و اصول موضوعه‌ای انسان شناختی و ارزش شناختی مبتنی هستند که باید در علوم عقلی یا نقلی بنیادین دیگری کشف و اثبات شده باشند.

تشخیص هدف نهایی زندگی، شناخت اهداف متوسط و کشف رابطه رفتارهای انسان با اهداف مطلوب از این دسته مسائل هستند. تنها بر پایه چنین معرفت‌های بنیادینی است که علوم دستوری و کاربردی قادر خواهند بود نحوه مناسب برخورد با پدیده‌های مادی و نوع استفاده صحیح از آنها را در قالب توصیه و دستور بیان کنند.

از سوی دیگر دین نیز به نوبه خود رسالت بیان حقایق مرتبط با سعادت انسان، تبیین رابطه پدیده‌ها با کمال حقیقی و مصالح انسانی، بیان نحوه دست‌یابی به سعادت واقعی انسان و صدور

دستورات و احکام متناسب با آن را برعهده دارد. به این منظور دین نحوه تعامل انسان با همه پدیده‌های مادی و غیر مادی را ارزش‌گذاری کرده و تکلیف انسان را در برخورد با آنها تعیین می‌نماید. به این ترتیب حوزه‌های مشترکی میان علوم توصیفی و دستوری با دین پدید می‌آید. در صورتی که یافته‌های علوم با معارف دینی منطبق و سازگار باشند، مصادیقی از علم دینی خواهیم داشت.

در علوم انسانی نیز وضع به همین منوال است تا جایی که سخن از تشریح حقیقت انسان ماهیت یک پدیده انسانی یا اجتماعی و تبیین رابطه آن با دیگر پدیده‌هاست، با علوم توصیفی محض سروکار داریم. این علوم که باید صرفاً به توصیف، تبیین و یا تفسیر واقعیات انسانی و اجتماعی بپردازند، میان دین‌داران و بی‌دینان مسلمانان و غیرمسلمانان مشترک‌اند.

البته روش کشف حقایق در علوم توصیفی محدودیتی ندارد و این علوم ممکن است از تجربه، عقل، شهود و یا نقل استفاده کنند و متون دینی معتبر می‌توانند برای افراد معتقد به دین، به عنوان یکی از منابع قابل اعتماد برای کشف این حقایق مورد استفاده قرار گیرند؛ به ویژه حقایقی که به سعادت انسان مربوط می‌شوند. در صورتی که این توصیفات با مبانی روش‌ها و اهداف اسلامی سازگار باشند، می‌توان آنها را علم دینی نامید.

تکرار این مطلب لازم است که نکته مذکور هرگز به این معنا نیست که هر نظریه‌ای از طرف هر کسی ابراز شد، درست است و همه باید آن را بپذیرند؛ بلکه همان طور که قبلاً هم متذکر شدیم، آراء و نظریاتی که در علوم مختلف مطرح می‌شوند ممکن است درست یا خطا باشند و ملاک در قبول یا رد آنها صرفاً مبانی و اصول منطقی و معرفت‌شناختی معتبر است.

هنگامی که پژوهشگران پا را از توصیف فراتر گذاشته به ارزش‌گذاری، هنجاریابی و توصیه‌ی دستورالعمل‌هایی در مورد مسائل اقتصادی، حقوقی، تربیتی و مانند آنها اقدام کنند، به قلمرو «علوم دستوری» قدم گذاشته‌اند که مرزهای مشترک گسترده‌تری با دین دارند.

به عنوان نمونه در مباحث اقتصادی صرف مطالعه و تبیین مکانیسم‌های حاکم بر بازار، جزئی از علم اقتصاد (توصیفی) است که بیان آنها اصالتاً از وظایف دین به حساب نمی‌آید. از این رو، کشف و تحلیل این روابط غالباً صبغه‌ی دینی یا غیردینی ندارد؛ ولی هنگامی که بحث از کمیت و کیفیت تولید انتخاب نوع کالا، هدف از تولید، قیمت‌گذاری، رقابت، فروش و مانند آنها به میان می‌آید، ارزش‌هایی در تعیین این مسائل دخالت دارند که با هدف دین تداخل پیدا می‌کنند. از این رو اعتقادات، اخلاقیات و احکام عملی دین می‌توانند اصول موضوعه، پاسخ‌ها و دستورالعمل‌های اقتصادی را تحت تأثیر قرار دهند. در این گونه مسائل است که تفاوت میان علم دینی و غیردینی کاملاً آشکار می‌شود.

بر این اساس، اقتصاد دینی اسلامی علمی است که مبانی عقیدتی و ارزشی دین را در سطوح مختلف این علم مد نظر قرار می‌دهد و با آن مطابقت دارد، یا دست کم با آنها تنافی ندارد. ضرورت این مطابقت و عدم تنافی یک الزام تعبدی صرف نیست؛ بلکه خود بر اصولی مبتنی است که در جای خود با برهان عقلی به اثبات رسیده است و به همین دلیل مورد قبول و تأکید ماست.

در مقابل، نظریاتی علمی توصیفی یا دستوری که یا بر مبانی ضددینی مانند ماتریالیسم، انکار مجردات و انکار روح مستقل از بدن مبتنی‌اند یا روش‌ها و رفتارهایی را پیشنهاد می‌کنند که با باورها یا

ارزش‌های دینی ناسازگار یا در تضادند، مصادیق علم‌غیردینی یا ضددینی به شمار می‌آیند.

تنافی داشتن با باورها بدین معناست که این نظریات بر اصول موضوعه‌ای مانند تساوی هستی با ماده یا محدود بودن زندگی انسان در این جهان مبتنی شده‌اند که مورد قبول دین نیستند. دینی یا اسلامی کردن این علوم مستلزم کشف، تبیین و تفسیر پدیده‌ها و تجویز روش‌ها و رفتارها به گونه‌ای است که با باورها و ارزش‌های اسلامی سازگار باشند. (رابطه علم و دین از منظر چهار حکیم مسلمان معاصر، ص ۱۰۲-۱۰۵)

عدم امکان جمع میان مبانی دینی و علوم انسانی غربی

...امروزه، در سطح وسیعی از جامعه دینی ما افراد، مبتلا به تفکر التقاطی هستند، زیرا از یک سو عقاید موروثی و خانوادگی از جامعه اسلامی دارند که نمی‌خواهند آنها را از دست بدهند. از سوی دیگر، مطالبی از رشته‌های مختلف علوم انسانی بر آنها عرضه می‌شود و آنها را نیز می‌پذیرند و ضمیمه اعتقادات دینی می‌کنند. غافل از این که این آراء و افکار مختلف باهم تجانس ندارند و ما یا باید اعتقادات دینی را بپذیریم یا آن افکاری که با دین تجانس ندارند.

بنابراین، ما اگر بخواهیم در زمینه جامعه‌شناسی، حقوق و سیاست و مانند آنها افکار و نظراتی را بپذیریم که با عقاید دینی مان سازگار باشد، ضرورت دارد که مکتب‌هایی که از طریق ترجمه کتابهای خارجی و تبلیغ آنها به ما ارائه شده کنار نهیم و نظریات جدیدی در علوم انسانی مطرح کنیم که هم از نظر علمی و هم از نظر مبانی و اصول، با عقاید دینی مان سازگار باشند. در غیر این صورت، یا باید دست از عقاید دینی مان برداریم و یا آن نظریات و افکار ناسازگار با عقاید دینی را کنار نهیم و نمی‌توان هر دو را جمع کرد؛ چنانکه نمی‌توان

پذیرفت که الان هم روز باشد و هم شب!

پس بدون توجه به نکته اساسی‌ای که ذکر کردیم نمی‌توان سراغ تمام افکار و نظرات رفت و از هر کدام بخشی را برگزید و به التقاط فکری و دینی تن در داد؛ چه این که در این صورت، در ما گرایش افراطی پلورالیزم در شناخت و معرفت پدید می‌آید. به این معنا که هر کس هرچه گفت صحیح است و ما باطل صرف نداریم و هر کس بخشی از حقیقت را مطرح می‌کند و هر مکتبی قسمتی از حق را دارد. این گرایش با پشتوانه شک‌گرایی در فلسفه - که امروز هم در محافل فلسفی غرب رواج دارد - به اسکپتیسیسم^۱ (شک‌گرایی) منتهی می‌شود. ...

امروزه این، گرایش غالب در دنیای غرب است و برای ما به ارمغان آورده شده است و تلاش می‌شود که جامعه ما به چنین حالتی در آید که نسبت به عقاید دینی، علمی و فلسفی تعصب و حساسیتی نداشته باشد و در ارتباط با هر دیدگاه و نظریه‌ای بگوید ممکن است این درست باشد و ممکن است نظریه دیگر درست باشد.

گاهی هم گفته می‌شود که ما نباید شناخت خودمان را مطلق بدانیم و بگوییم صد درصد درست است و غیر از این نیست. نه خیر، نباید ما چنین قاطعیتی داشته باشیم؛ ما باید عقیده خودمان را داشته باشیم و آن را محترم بشماریم، دیگران نیز عقیده خودشان را داشته باشند. این همان فرهنگی است که امروز دنیای غرب برای خودش برگزیده است و تأکید دارد که همه عالم را تحت سیطره این فرهنگ در بیاورد؛ یعنی نفی اعتقاد یقینی و نفی این که دین حق، مذهب حق و نظریه حق یکی است و القای این که نظریه حق ممکن

۱. Skepticism.

است متعدد باشد و نباید انسان به چیزی اعتقاد یقینی داشته باشد. در مقام بحث نباید تعصب داشت و غیرت دینی و تعصب در مذهب باید از بین برود، گرایش دادن مردم به یک دین و یک مذهب و یک فکر باید از بین برود، تا همه بتوانند با هم زندگی کنند و دیگر بر سر مسائل مذهبی با هم اختلافی نداشته باشند؛ چون همین اختلافات دینی موجب جنگ‌ها و کشتارها گردیده است. اکنون باید همه مذاهب و ادیان و افکار را صحیح و بر حق قلمداد کرد تا زمینه صلح و آشتی و صفا فراهم آید. (نظریه سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۵۷-۱۶۰)

سکولار بودن علوم جدید

آنچه به نام علم در محافل علمی و دانشگاه‌ها آموزش داده و مطالعه می‌شود، برای خود نسبتی با دین تعریف کرده است که ناشی از مبانی سکولار، بلکه نگاه ضد دینی پایه‌گذاران آن است. **این نگاه غلط به نتایج هولناکی برای بشریت منجر شده است** که امروزه برخی از آثار آن در حوزه‌های مختلف اعتقادی، ارزشی، و عملی مشهود است. (رابطه علم و دین، ص ۱۹۸)

علوم انسانی غربی راه ریشه‌ای نفوذ فرهنگی

مسلمانان دشمنان ما می‌خواهند با اسلام و انقلاب مبارزه کنند. ما نیز باید بفهمیم که آنها می‌خواهند از چه راه‌هایی نفوذ کنند و مسؤولیت ما چیست.

با توجه به آنچه ذکر شد، دو راه نفوذ وجود دارد که هر دو نیز مبتنی بر اصول روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی است: یکی راه سطحی که بیشتر در عوام مردم مؤثر است و زود به نتیجه می‌رسد و دیگری راه ریشه‌ای و بنیادی است که در دراز مدت به نتیجه می‌رسد و در مبانی شناخت، فکر و آگاهی مردم اثر می‌گذارد.

الف) راه‌های ریشه‌ای

ترفندهای دشمنان، در این روش مستقیماً متوجه عموم مردم نیست، بلکه دشمن ابتدا متوجه قشر تحصیل کرده و دانشگاهی می‌گردد و سعی می‌کند از طریق دانشگاه، به طور غیر مستقیم، در طبقه تحصیل کرده و ممتاز جامعه تأثیر بگذارد تا کم‌کم آثار آن به سایر مردم سرایت کند.

وقتی که استاد دانشگاه و دانشجوی فارغ التحصیل تحت تأثیر افکار دشمن قرار گرفت، در سخنرانی و مقاله خود از همان مایه‌ها استفاده می‌کند؛ وقتی که در صدر کاری قرار گرفت و ریاست یا مدیریت یک مجموعه‌ای را پذیرفت، براساس همان تئوری‌ها کار می‌کند؛ هنگامی که در منصب سیاست‌گذاری قرار می‌گیرد، بر اساس همان تئوری‌های جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و فلسفه غرب عمل می‌کند.

دشمن در این روش زود به نتیجه نمی‌رسد؛ چون این دروس باید در دانشگاه مطرح شود، دانشجویان آن متأثر گردند و به تدریج در فکر او راسخ گردند و سپس در عمل او و دیگران اثر بگذارد و این مراحل مدت‌ها به طول می‌انجامد؛ اگر چه که دشمنان ما از گذشته شروع کرده‌اند و اکنون نیز در این زمینه به نتایجی رسیده‌اند و حتی برنامه‌های پنجاه ساله پیش‌بینی می‌کنند، ولی متأسفانه هنوز روشنفکران متدین ما باور نکرده‌اند که محتوای برخی از دروس دانشگاهی، بخصوص در رشته‌های علوم انسانی، وسیله و ابزاری برای استعمار و استثمار ماست.

ما برای بررسی و درمان مشکلات اجتماعی که ابتذال فرهنگی نیز يك پدیده اجتماعی و به واقع یک آسیب اجتماعی است، باید از آسیب‌شناسان واقعی اجتماع کمک بگیریم، نه از آنها که در

دانشگاه‌های غربی درس آسیب‌شناسی جامعه خوانده‌اند؛ چون آنها براساس تئوری‌های غربی عمل می‌کنند و برای شناخت جامعه سالم و مریض از قرآن و حدیث کمک نمی‌گیرند، بلکه بر اساس ملاک‌های جامعه‌شناسی غرب به تشخیص می‌پردازند. هنگام بررسی جوامع و دسته‌بندی مشکلات آنها وقتی به جامعه مذهبی می‌رسند، می‌گویند: «جامعه مذهبی ویژگی‌هایی دارد؛ اولین ویژگی آن نفاق است؛ چون اعمالی مانند بی‌حجابی، ارتباط‌های نامشروع، شراب‌خواری، تماشای فیلم‌های مبتذل و... را به علت اینکه در مذهب منع شده، نمی‌توانند انجام دهند؛ ولی در باطن، همه این اعمال را انجام می‌دهند و نسبت به آن حریص‌تر نیز هستند. پس خاصیت جامعه مذهبی نفاق و دورویی است.»

جامعه‌شناس غربی برای علاج نفاق در جامعه می‌گوید: «مردم را آزاد بگذارید که به هر شکلی که می‌خواهند در مجامع عمومی ظاهر شوند، موسیقی دلخواه خود را بشنوند و هر کاری را که در خلوت انجام می‌دهند، در جلوت نیز بتوانند آزادانه انجام دهند. هر چه مردم را بیشتر از آنچه مورد علاقه آنهاست منع کنید، بیشتر به آن رو می‌آورند. این قدر موسیقی را حرام و مبتذل معرفی نکنید، موسیقی هنری اصیل است که مظلوم مانده است. بگذارید مردم دستی درآورند، پایی بکوبند. سخت‌گیری‌های آخوندها، این خشک مقدس‌ها و دگماتیست‌هاست که موجب شده جامعه خراب شود.»

همچنین برای علاج دزدی در جامعه می‌گوید: «دزدی یا هر جنایت دیگر نوعی مرض است و باید با جانی و دزد صحبت و او را نصیحت کرد و قدری به وضع زندگی او رسیدگی شود و از این راه او را معالجه کرد. دست بردن، شلاق زدن، قصاص و سایر حدود و تعزیرات خشونت

است و موجب فساد در جامعه می‌شود؛ می‌گویند: «انسان ساخته دست وراثت و محیط است. کسی که جرمی مرتکب می‌شود، مقصر نیست، مقصر اجتماع است. جامعه خراب است و باید اصلاح شود. کسی که دزدی کرد، به جای اینکه دست او را ببریم، باید سیستم اقتصادی را اصلاح کنیم تا همه مردم به یک اندازه از امکانات استفاده کنند و به دنبال دزدی نروند.» این نسخه‌ای است که جامعه‌شناسان براساس تئوری‌های جامعه‌شناسی غرب تجویز می‌کنند.

ب) راه‌های سطحی

دشمنان برای اینکه در رسیدن به اهداف خود تسریع کرده باشند، برای عوام مردم نیز برنامه ریزی می‌کنند: با استفاده از روش‌های گوناگون روان‌شناسی، برنامه‌های رسانه‌های گروهی، بخصوص تلویزیون را تحت تأثیر فرهنگ خود قرار می‌دهند، تا آنجا که برنامه‌ریزان، طراحان و مجریان ما، خواسته یا ناخواسته، از فرهنگ بیگانه متأثر می‌گردند و اغلب برنامه‌های آنها را اجرا می‌کنند. (تهاجم

فرهنگی، ص ۱۶۴-۱۶۷)

تحمیل نظرات علوم جدید بر قرآن، ممنوع

یافته‌های علوم تجربی به هیچ وجه یقینی و ابطال‌ناپذیر نیستند. همان‌گونه که در مباحث فلسفه علم و نیز در معرفت‌شناسی به تفصیل تبیین شده است، روش تجربی از کشف رابطه علی انحصاری میان پدیده‌های حسی عاجز است. به علاوه، این روش به دلیل محدودیت‌هایش قادر به مطالعه و کشف علل غیرمحسوس و تأثیر آنها بر پدیده‌های مادی نیز نمی‌باشد. این روش به دلیل ناتوانی در کشف علل غیرمادی، صلاحیت نفی قطعی تأثیر آنها را نیز ندارد. از این رو می‌توان ادعا کرد که هیچ‌یک از موارد تعارض یافته‌های علوم تجربی با آموزه‌های دینی، از قبیل تعارض دو معرفت یقینی با یکدیگر

نیستند، بلکه همیشه یک طرف تعارض که معرفت تجربی است، معرفتی غیریقینی بوده، احتمال خطا در آن وجود دارد.

سوگمندانه گاهی فرضیات ظنی علمی به مثابه حقایق غیرقابل خدشه تلقی می‌شوند و برخی با این پیش‌داوری به سراغ آموزه‌های دینی می‌روند که هرچه غیر از یافته‌های جدید علمی باشد خطاست و باید طرد یا در بهترین حالت تأویل شود.

در این‌گونه موارد، شخص معنایی غیرواقعی و غیرعرفی از متون دینی را تحت عنوان نواندیشی، برداشت و فهم جدید بر آنها تحمیل می‌کند. چنین آفتی موجب کج‌فهمی و بدفهمی نسبت به دین می‌شود؛ دینی که برنامه زندگی و نقشه راه سعادت ابدی است و هرگونه اشتباه در فهم آن ممکن است به شقاوت ابدی منجر گردد. از این‌رو باید دقت کنیم که تحت تأثیر سابقه‌هایی ذهنی از این قبیل، متون دینی را تفسیر به رأی نکنیم و به واسطه فرضیات و نظریاتی غیریقینی از قطعیات دینی دست برداریم. حتی با اتکا به برخی نظریات علمی تجربی، نباید به آسانی از ظاهر آیات دست برداریم و به معانی مجازی رو بیاوریم. (رابطه علم و دین، ص ۱۴۵)